

پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال ۱۸ شماره ۳۴ بهار و تابستان ۱۳۹۹ (صص ۲۸-۹)

تحلیل فرایند فردیت یابی نوروژ در منظومه «گل و نوروژ» بر اساس نظریه تفرّد یونگ

۱- مرتضی بالار ۲- حمیدرضا فرضی ۳- رستم امانی استمال

چکیده

فرایند فردیت از دیدگاه یونگ نوعی پختگی و رشد روانی انسان است که در طی آن مرکز شخصیت از «من» به «خود» منتقل می‌شود و از آن جایی که آثار ادبی به دلیل غنای درونی و نشأت گرفته از ناخودآگاه جمعی، در کالبد انباشته از سمبل‌ها و استعاره‌ها، ساختارهای خودآگاه و ناخودآگاه، خواننده را در خود درگیر می‌سازد و خواه و ناخواه تحلیل کهن الگویی متن ادبی را می‌طلبد. در این مقاله سعی شده است منظومه‌ی «گل و نوروژ» خواجوی کرمانی به روش توصیفی-تحلیلی بر اساس نظریه تفرّد یونگ مورد نقد و بررسی قرار گیرد. سفر نوروژ به سوی روم که در واقع نمادی از جست‌وجوی وی در روند فردیت روانی است و با اولین تکانه عشق به سوی روم شروع می‌شود، اساس داستان این منظومه را پی‌ریزی می‌کند و قهرمان داستان که در آغاز شاهزاده‌ای جوان و بی‌تجربه بود با فعال شدن کهن‌الگوی آنیما و ارسال فراخوان پیوستگی و یگانگی به قلمرو خودآگاه روان قهرمان، روند فردیت‌یابی وی آغاز می‌شود و با هدایت پیرخردمند، گذر از مشکلات و سایه‌های درون و انعطاف‌پذیری پرسونا، بین خودآگاه و ناخودآگاه وی هماهنگی ایجاد شده و در نهایت فرایند فردیت و خودشناسی را با موفقیت به پایان می‌رساند.

کلید واژه‌ها: یونگ، فرایند فردیت، کهن‌الگوها، مثنوی «گل و نوروژ».

۱- مقدمه

مهمترین نظریه یونگ درباره ماهیت ناخودآگاه انسان بود، وی ناخودآگاهی را به دو لایه تقسیم می‌کند «لایه شخصی و لایه جمعی؛ لایه شخصی به احیاء قدیمی‌ترین مضامین دوران کودکی

۱- دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

۲- دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز (نویسنده مسئول) Email: farzi@iaut.ac.ir

۳- استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

ختم می‌شود و لایه جمعی شامل زمان پیش از کودکی است، یعنی شامل مضامین بازمانده از حیات اجدادی است» (یونگ، ۱۳۹۰: ۱۰۵). یونگ بر این باور است که «مغز و ضمیر انسان هنگام تولد همچون لوحی سفید و نانوخته نیست؛ بلکه همان‌طور که بدن ما از خصایص و ویژگی‌های نیاکان ما حکایت دارد، مغز ما نیز حاوی عاملی مشترک و موروثی از اجداد باستانی است به نام ناخودآگاه جمعی که زیر سطح خودآگاه قرار دارد» (شایگان‌فر، ۱۳۹۱: ۲۴۹). تجلی ناخودآگاه جمعی با محوریت کهن‌الگوها در اساطیر، قصه‌ها و آفرینش‌های ادبی سبب پیدایش شاخه‌ای از نقد به نام نقد کهن‌الگویی شد، که یکی از مهم‌ترین و پر کاربردترین روش‌های نقد ادبی معاصر به شمار می‌رود و به بررسی ماهیت و ویژگی کهن‌الگوها و نقش آن‌ها در ادبیات می‌پردازد. از منظر نقد کهن‌الگویی، اسطوره‌ها اصول ساختاری ادبیات هستند و ارتباط کلامی روایت و معنا را امکان‌پذیر می‌کنند.

۱-۱- بیان مساله و سوالات تحقیق

مفهوم ناخودآگاه جمعی و دو مفهوم وابسته بدان، کهن‌الگو و تفرّد، در روان‌شناسی یونگ از دو نظر اهمیت دارند، یکی از نظر نقش آن در رشد و تکامل شخصیت و دیگری از نظر بازتافتن درون‌مایه‌های آن در آفرینش‌های هنری و رؤیاهای ژرف (یاوری، ۱۳۸۷: ۱۰۲-۱۰۴). بدین ترتیب شناخت این لایه از ناخودآگاهی در فرایند خودشناسی و فردانیت، که از مفاهیم بنیادی در روان‌شناسی یونگ است، اهمیتی ویژه دارد. فرایند فردیت از دیدگاه یونگ نوعی پختگی و رشد روانی انسان است که در طی آن مرکز شخصیت از «من» (مرکز خودآگاهی) به «خود» (درونی‌ترین لایه ناخودآگاهی) منتقل می‌شود در این نقل و انتقال که در واقع حرکت از جزئیت (من) به سوی کلیت (خود) است، لایه‌های گوناگون شخصیت به شناخت و سازگاری با یکدیگر می‌رسند و خودآگاهی و ناخودآگاهی هماهنگ می‌شوند (یونگ ب، ۱۳۹۲: ۳۵۹). مثنوی «گل و نوز» را می‌توان به خاطر وجود کهن‌الگوهای موجود در آن و یا به دلیل وجود ردپای اساطیر در محتوایش، از زمره داستان‌های نمادین و رمزی به حساب آورد و تحلیل کهن‌الگوی فرایند فردیت از دیدگاه یونگ را در این مثنوی مورد بحث و بررسی قرار داد زیرا یکی از مشخصه‌های بارز و برجسته فرایند فردیت جنبه روانی آن است که پا به پای فرایند‌های جسمی رشد و تحول پیش می‌رود، در این داستان هم می‌بینیم که قهرمان داستان در پی تنش روانی‌یی که برایش پیش می‌آید، تصمیم می‌گیرد سفر نمادین خود را

به سوی روم برای رسیدن به گل و هماهنگی و تعادل بین خودآگاهی و ناخودآگاهی و در نهایت اتحاد روانی خویش پیش گیرد؛ که اساس و درون‌مایه اصلی این داستان را تشکیل می‌دهد و قهرمان داستان که در آغاز شاهزاده‌ای جوان و بی‌تجربه بود با گذر از مشکلات و سایه‌های درون و انعطاف‌پذیری پرسونا و هدایت پیرخردمند، بین خودآگاه و ناخودآگاه خود هماهنگی ایجاد کرده و در نهایت فرایند فردیت و خودشناسی را با موفقیت به پایان می‌رساند. پرسش‌هایی که به آن‌ها پاسخ داده شده عبارتند از: ۱- سفر نوروز به سوی روم برای رسیدن به گل با الگوی فرایند فردیت یونگ تا چه حد قابل تطبیق است؟ ۲- نوروز در مسیر استقلال‌خواهی و کسب هویت خویش توانسته فرایند فردیت را با موفقیت به پایان برساند یا نه؟ ۳- نوروز در تکامل شخصیت روانی خویش و رسیدن به فردیت روانی با کدام کهن‌الگوها مواجه شده است؟ و یا کهن‌الگوها چه اندازه در دستیابی قهرمان داستان به تکامل شخصیت روانی مؤثر بوده است؟

۲-۱- اهداف و ضرورت تحقیق

آثار ادبی به دلیل غنای درونی و نشأت گرفته از ناخودآگاه جمعی، در کالبد انباشته از سمبل‌ها و استعاره‌ها، ساختارهای خودآگاه و ناخودآگاه، خواننده را در خود درگیر می‌سازد و خواه و ناخواه تحلیل کهن‌الگویی متن ادبی را می‌طلبد. با توجه به اهمیت و کاربرد فرایند فردیت در تبیین داستان‌های حماسی و به خصوص قهرمان داستان، پژوهش حاضر بر آن است ۱- نقش و تاثیر هر کدام از کهن‌الگوها را که در پیش‌برد فرایند کسب هویت «نوروز» مؤثر بوده‌اند، بررسی و تحلیل کند. ۲- با توجه به اینکه الگوی سفر قهرمان داستان «نوروز» با نظریه‌ی فرایند فردیت یونگ قابل تطبیق است ضروری است تا شخصیت نوروز از منظری جدید و در چهارچوب نظریه‌ی فرایند فردیت تحت بررسی و پژوهش قرار گیرد.

۳-۱- روش تحقیق

پژوهش حاضر بر مبنای روش تحلیلی - توصیفی انجام گرفته است. برای این منظور ابتدا مبانی نظری پژوهش با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و نظریات کهن‌الگویی یونگ درباره فرایند فردیت طبقه‌بندی شده سپس با رویکرد تحلیلی به سفر نمادین قهرمان داستان جهت رسیدن به خودشناسی و طی روند فرایند فردیت پرداخته شده است.

۴-۱-پیشینه تحقیق

شناخت و مطالعه اساطیر به روش علمی و آکادمیک عمری کوتاه دارد و به اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم می‌رسد و از آغازگران این بحث می‌توان به ماکس مولر (Max Muller) اشاره کرد (شمیسا، ۱۳۹۴: ۳۰۰). آثار پژوهشگران بزرگی چون «جیمز فریزر» (James Frazer)، «کارل گوستاو یونگ»، «میرچا الیاده» (Mircea Eliade) و «نورتروپ فرای» (Northrop Frye) تأثیر عمیقی در گسترش نقد اسطوره‌ای داشته است. در ایران هم نقد روانکاوی با صادق هدایت و روانکاوی آثارش در سال ۱۳۴۳ شروع شد. بنابراین در زمینه‌ی نقد اسطوره‌ای و فرایند فردیت در آثار مختلف، کتاب‌ها و مقالات زیادی کار شده که از آن جمله به موارد زیر می‌توان اشاره کرد. کتاب‌ها: ۱-جم‌زاد، الهام، ۱۳۹۳، آنیما در شعر شاملو، چ اول، تهران: نگاه، ۲-ستاری، جلال، ۱۳۹۲، بازتاب اسطوره در بوف کور، چ دوم، تهران: توس، ۳-شمیسا، سیروس، ۱۳۸۳، داستان یک روح، چ، ششم، تهران: فردوس، ۴-یاوری، حورا، ۱۳۸۷، روانکاوی و ادبیات، چ اول، تهران: سخن. مقالات: ۱-جقتایی، صادق؛ انصاری پویا، محمد، ۱۳۹۴، تحلیل کهن‌الگویی داستان زال و رودابه، س ۱۳، ش ۲۴، دانشگاه سیستان و بلوچستان: پژوهشنامه ادب غنایی ۲- شریفی ولدانی، غلام‌حسین؛ اظهري، محبوبه، ۱۳۹۱، جمشید در گذر از فردانیت (نقد کهن‌الگویی داستان جمشید و خورشید اثر سلمان ساوجی)، س ۴، ش اول، دانشگاه شیراز: مجله‌ی بوستان ادب ۳-فرزانه، یوسف قنبری؛ بساک، اکرم، ۱۳۹۳، بررسی فرایند فردیت در داستان حماسی ادیسه‌ی هومر بر اساس روان‌شناسی تحلیلی و کیمیاگری یونگ، س اول، ش اول، دانشگاه لرستان: دوفصل‌نامه‌ی ادبیات حماسی و بسیاری از مقالات دیگر که در این زمینه کار شده است اما در مورد منظومه‌ی «گل و نوروز» در حیطه‌ی روانکاوی و کهن‌الگویی، تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است.

۲- تحلیل فرایند فردیت نوروز

یکی از اساسی‌ترین نظریات یونگ این است که روند و جهت رشد در شخصیت فرد، به سمت وحدت و ثبات است و برای رسیدن به این هدف، باید تمام سیستم‌های روانی مختلف به اجزای خود تفکیک شوند و تکامل یابند؛ به عبارتی دیگر باید به تمامی سیستم‌های مختلف شخصیت مانند آرکی‌تایپ‌های آنیما (Anima)، سایه، پرسونا (Persona) و ... اجازه بروز و تفکیک

و تکامل داده شود تا در نتیجه بین خودآگاهی و ناخودآگاهی روان فرد تعادل و هماهنگی ایجاد شود و فرد به رشد و تکامل روانی خویش دست یابد (شاملو، ۱۳۹۵: ۵۹). فرایند فردیت و در واقع سازش خودآگاه با مرکز درونی خود معمولاً با جریحه‌دار شدن شخصیت و رنج ناشی از آن آغاز می‌شود. این تکانه اگر چه اغلب تشخیص داده نمی‌شود اما نوعی فراخوان است. بسیاری از اسطوره‌ها و قصه‌های پریان مرحله‌ی اولیه‌ی فرایند فردیت را با بیمار یا پیر شدن پادشاه بیان کرده‌اند و یا مضمون دیگر داستان‌های قدیم این است که مثلاً پادشاه و همسرش صاحب فرزند نمی‌شدند، یا هیولایی زنان و کودکان و اسب‌ها و ثروت مملکت را نابود می‌کرد، یا غولی بی شاخ و دم راه دریا و خشکی را بر روی لشکر پادشاه بسته بود و یا ظلمت و خشکسالی و سیل و سرما سراسر کشور را فرا گرفته بود (یونگ «الف»، ۱۳۹۲: ۲۵۳). داستان «گل و نوروز» هم با آرزوی پادشاه خراسان مبنی بر داشتن فرزندی پسر آغاز می‌شود و خداوند در نتیجه راز و نیاز پیروز شاه، فرزند پسری را به وی عطا می‌کند که شاه او را «نوروز» می‌نامد.

نبودی از خدای بی مثالش	جز این حاجت که باقی ماند آتش
به نذر از ایزد بی‌خویش و پیوند	نسب را روز و شب می‌جست فرزندان...
...ز ناگه خادمانش مژده دادند	که شه را چشم دولت برگشادند
شد از باغ شکفته نو بهاری	پدید آمد ز نسلش تاجداری...
...به نامش خسروان نوروز خواندند	رخش را ماه مهر افروز خواندند

(خواجه‌ی کرمانی، ۱۳۷۰: ۴۸۹-۴۹۰)

از آن جایی که لازمه طی روند فرایند فردانیت جهت کسب هویت خویش و رسیدن به خودشناسی، سفر به درون و ناخودآگاهی است، نوروز، شخصیت محوری و اصلی این داستان جهت خودشناسی و هویت‌یابی، سفر تفرّد خود را به سوی روم شروع می‌کند. این سفر نمادین یا فرایند فردیت که همان انتقال مرکز ثقل روانی از «من» به «خویشتن» است با کمک یک سری سرنمون‌هایی از قبیل آنیما، سایه، پرسونا، پیر فرزانه و... صورت می‌گیرد، به این شکل که نوروز با اولین جرقهٔ آنیما از حیطة ناخودآگاهی و با جذب و تحلیل سایه در خودآگاهی و با انعطاف‌پذیری پرسونا جهت هماهنگی و هم‌سویی شخص در موقعیت‌های مختلف، البته با راهنمایی‌های به موقع

پیر فرزانه، به تعادل روانی بین خودآگاهی و ناخودآگاهی دست می‌یابد که تفرد واقعی و بلوغ روانی وی را سبب می‌شود، که در زیر به بررسی این کهن‌الگوها در این تحقیق پرداخته می‌شود.

۱-۲-۱- من (ایگو)

ایگو (Ego) به صورت تقریبی معادل خودآگاهی است؛ ایگو یا من در برگیرنده‌ی آگاهی انسان از جهان بیرون و آگاهی ما از خویشتن است (فدایی، ۱۳۹۴: ۳۶). «من» نورو همان شناخت و تجربه‌ای است از جهان بیرونی، که تا دوران بلوغ در خراسان نزد پدر و مادر خود کسب کرده است این دست‌آوردها و تجربیات فقط مرکز خودآگاهی وی را تشکیل می‌دهد. یونگ معتقد است هنگامی که کودک به سن مدرسه می‌رسد «من» او شکل می‌گیرد و همزمان فرایند تطبیق با دنیای بیرون آغاز می‌شود. در این مرحله برخی کودکان احساس می‌کنند با دیگران بسیار تفاوت دارند و همین احساس تفاوت موجب اندوه و گوشه‌گیری آن‌ها می‌شود و در نهایت روند فرایند فردیت را در وجود وی بر می‌انگیزد زیرا فرایند فردیت و در واقع سازش خودآگاه با مرکز درونی خود معمولاً با جریحه‌دار شدن شخصیت و رنج ناشی از آن آغاز می‌شود (یونگ «الف»، ۱۳۹۲: ۲۵۲-۲۵۳). «من» وجودی نورو که نزد آموزگار در حال شکل‌گیری است، خیلی زودتر از دیگر هم سن و سالانش در علوم مختلف سرآمد می‌شود و علاوه بر این در جنگ و جنگاوری هم گوی سبقت را از آن‌ها می‌رباید و این چنین تفاوت خود را با دیگر هم‌سن و سالانش به خوبی درک می‌کند. نورو دیگر انگیزه‌ای برای افزایش محتویات خودآگاه خویش در خود نمی‌بیند و زندگی در نظرش بی‌ارزش می‌نماید و با جریحه‌دار شدن شخصیت و رنج ناشی از برخورد با جهان بیرونی، روند فرایند فردیت در وی شعله‌ور می‌شود. بنابراین «من» نورو به این استعداد نهفته در خودآگاهی خویش، آگاهی یافته و تمامی سیستم روانی را به کار می‌اندازد تا با استفاده از محتویات خودآگاه و با هدایت آنیما، سایه‌های وجودی خویش را پشت سر گذاشته و با راهنمایی پیر خردمند، نقاب‌های اجتماعی «من» را کنار زده، تا در جهت تحقق کل روان و رسیدن به «خود واقعی» و اتحاد روانی، قدم در راه فرایند فردیت گذارد.

۲-۲- سایه

سایه شامل همه‌ آرزوها و هیجانات تمدن نپذیرفته‌ای است که با معیارهای اجتماعی و شخصیت آرمانی ما متناسب نمی‌باشد، همه‌ آن چیزهایی که از آن‌ها شرم داریم و همه‌ چیزهایی که

ما نمی‌خواهیم دربارهٔ خود بدانیم (فوردهام، ۱۳۹۳: ۸۲). آگاهی از وجود سایه و رویارویی با آن و جذب و تحلیل آن در «من» خودآگاهی جهت رسیدن به تکامل روانی و خودشناسی، امری ضروری و به غایت دشوار است؛ زیرا سرکوبی و واپس‌زنی سایه و نپذیرفتن آن باعث می‌شود که ناخودآگاه قدرت زیادی بیابد و رفته رفته نیرومندتر شود که در چنین صورتی هنگام بروز، شدت بیشتر خواهد داشت و خطرناک‌تر خواهد بود، در حالی که اگر به شدت واپس زده نشود، تظاهر و عمل آن جزئی و با شدت کمتر خواهد بود (فدایی، ۱۳۹۴: ۳۹). نوروز که در قصر پادشاهی، نقاب شاهزادگی بر چهره دارد از رویارویی با سایه وجودی خویش در هراس است زیرا عرف و فرهنگ جامعه‌ای که در آن پرورش یافته است، ایجاب می‌کند که مبادی آداب و مطیع رسوم آن جامعه باشد و این امر تا سن بلوغ برایش تقریباً غیرممکن می‌شود و زمانی که تصمیم می‌گیرد از قصر پادشاهی دل بکند تا به دشت و صحرا برود و نقاب شاهزادگی را از چهره خویش بردارد، موفق می‌شود اولین رویارویی با سایه را در عمل شکار کردن تجربه کند؛ چون از یک طرف سایه اولین لایه پنهان شخصیت است که در تحلیل روانی ظاهر می‌شود و بخش تاریک شخصیت انسان را شکل می‌دهد (اسنودن، ۱۳۹۰: ۸۶) و از طرفی دیگر سفر و گریختن از نقاب‌ها، اولین مفر و گریز انسان به ناخودآگاه جمعی و مقابله با سایه است. نوروز با شکار کردن در صحرا، از قلمرو ناشناخته‌ها و حجاب‌های ظلمانی و دیو نفس به راحتی عبور می‌کند و آمادگی لازم را برای روبرو شدن با آنیمای خویش کسب می‌کند که در این مثنوی با شنیدن توصیفات گل از زبان کشمیر به دیدار آنیمای درون در عالم خیال نایل می‌گردد. زیرا «پیش از شناختن سایه، روبرو شدن با آنیما که نزدیک‌ترین چهره‌ی پنهان در پس سایه و برخوردار از نیروهای جادویی افسون و تسخیر است، ممکن نیست» (یاوری، ۱۳۸۷: ۱۴۵). پس در روند خودشناسی و کسب هویت و روبرو شدن با آنیما نخستین شرط لازم، رودر رویی و آگاهی از وجود سایه است.

سایهٔ نوروز در این منظومه تقریباً در هشت جا به شکل زیر نمود پیدا می‌کند و مانعی در رسیدن قهرمان به هدفش می‌شود: ۱- در هیأت حیوانات وحشی ۲- در شکل و شمایل شروین بن شروان ۳- در جامه سلم رومی ۴- در ظاهر دزدان ۵- در هیأت اژدهایی سیاه ۶- در ریختن شبل زنگی ۷- در شکل فرخ روز شامی ۸- و در نهایت در پیکرهٔ طوفان جادو. همان‌گونه که می‌بینیم سایه نوروز رفته رفته در روند فردانیت تغییر کرده و قهرمان برای مقابله با آن دچار مشکل می‌شود.

شروین بن شروان که در اولین مرحله سفر شاهزاده برایش دردسر ساز می‌شود، همان سایه وجودی نوروژ است که در راه دلدادگی به سلمی سر به کوه و بیابان گذاشته است. نوروژ که علاقه‌مندیش نسبت به گل را از پدر خویش پنهان کرده بود تا بدین طریق اجازه خروج از قصر پادشاهی را دریافت نماید؛ به نوعی در خراسان که مرکز خودآگاهی وی را شکل می‌دهد، این عشق و علاقه خود به آنیمای درون را سرکوب نموده و آن را جذب خودآگاهی خویش نکرده بود، که بدین‌گونه در صحرای ناخودآگاهی این سرکوبی به شکل شروین بن شروان برایش متجسم می‌شود و به مبارزه با من خودآگاهی نوروژ می‌پردازد. نوروژ که علاقه‌مندیش نسبت به گل را به قلمرو ناخودآگاهی منتقل کرده بود در این مرحله از طریق نمادهای شروین و سلمی و داستان دلدادگی این دو، به حیطه‌ی خودآگاهی می‌رساند تا بدین طریق بتواند از این به بعد منکر عشق و علاقه خود نسبت به گل نباشد و آن را در خودآگاهی خویش جذب و تحلیل نماید که یک گامی رو به جلو است. در روند داستان هم می‌بینیم که نوروژ علی‌رغم مبارزه با شروین، او را نمی‌کشد (سرکوب نمی‌کند) بلکه با شکست دادن او و غلبه کردن به وی، از آن به عنوان ابزاری برای رسیدن به سلم رومی استفاده می‌کند. از این رو یونگ بر این باور است که «سرکوبی ساده و مطلق سایه همان قدر مؤثر است که جدا کردن سر برای مداوای میگرن» (یونگ «ب»، ۱۳۹۲: ۲۸۷).

در فرایند فردیت «من» خویشتن همواره با سایه در ستیز است؛ «این ستیز در کشمکش انسان بدوی برای دست یافتن به خودآگاهی به صورت نبرد میان قهرمان کهن‌الگویی با قدرت‌های شرور آسمانی که به هیبت ازدها و دیگر اهریمنان نمود پیدا می‌کند بیان شده است. شخصیت قهرمان در خلال انکشاف خودآگاهی فردی، امکانی نمادین است تا به وسیله آن من خویشتن بتواند سکون ناخودآگاه را از هم درنوردد و انسان پخته را از تمایل واپس‌گرایانه‌ی بازگشت به دوران خوش کودکی زیر سلطه‌ی مادر رهایی دهد» (یونگ «الف»، ۱۳۹۲: ۱۷۵-۱۷۶). نبرد میان قهرمان و ازدها شکل فعال‌تر این اسطوره است و اجازه می‌دهد مضمون کهن‌الگویی پیروزی من خویش بر گرایش‌های واپس‌گرایانه آشکارتر شود (همان: ۱۷۶).

پادشاه روم که شرط رسیدن و ازدواج با گل را کشتن ازدهای سیاه عنوان کرده بود، نوروژ برای رسیدن به گل و آنیمای درون و دست‌یابی به تکامل روانی باید با سایه‌ی درونی خویش، که در اینجا به صورت ازدها نمایان شده است، مقابله کند و به جای سرکوبی، آن را جذب خودآگاهی نماید و جهت وصلت با گل ازدهای کشته شده را با خود به بارگاه قیصر روم ببرد تا این چنین

مجوز رفتن به خواستگاری گل را به دست آورد؛ زیرا «پیش از شناختن سایه، روبرو شدن با آنیما که نزدیک‌ترین چهره‌ی پنهان در پس سایه و برخوردار از نیروهای جادویی افسون و تسخیر است، ممکن نیست» (یاوری، ۱۳۸۷: ۱۴۵).

نوروز بعد از کشتن اژدها و راه‌یابی به بارگاه قیصر روم، با شرط دیگری برای رسیدن به گل روبه‌رو می‌شود؛ قیصر روم این بار شرط پیروزی بر شبل زنگی را به میان می‌آورد و دقیقاً در همین مبارزه‌ی نوروز با شبل زنگی است که گل عاشق و دل‌باخته‌ی زور و بازوی و هنرنمایی نوروز می‌شود. یونگ معتقد است که وجود سایه یک مسأله‌ی اخلاقی است که تمامیت من شخصیت را به مبارزه می‌طلبد (فورد هام، ۱۳۹۳: ۸۵). سایه صفات ناخوشایندی است که با قوانین و قواعد زندگی خودآگاهانه مناسبتی ندارد و انسان مدام آن‌ها را پنهان می‌کند، مانند خودپسندی، آز، عشق به مادیات، میل به قدرت... نوروز که به عنوان یک شاهزاده، از شکوه و منزلت اجتماعی خاصی برخوردار بود و در سنین کودکی و نوجوانی مهارت جنگاوری و مبارزه را به خوبی فراگرفته بود، خواه ناخواه حس قدرت طلبی و زیاده‌خواهی را در خودآگاهی خویش سرکوب نموده بود، که این چنین در ظاهر شبل زنگی - که جز کشتی گرفتن کار دیگری بلد نیست - در مسیر فرایند فردیت وی نمایان می‌شود و من خودآگاهی وی را به مبارزه می‌طلبد. قیصر روم در توصیف شبل زنگی گوید:

برین درگه غلامی هست ما را کزو در لرزه افتد سنگ خارا
 بجز کشتی نداند هیچ کاری بهم دستی ندارد هیچ یاری
 گر او را بر زمین‌آری به مردی برآرم هر تمنایی که کردی
 (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۱۹)

نبرد با حریفان و به اصطلاح خواستگاران آنیمای قهرمان نیز نمودی از مبارزه‌ی شاهزاده نوروز با سایه‌های درونی است تا به خویشتن دست یابد. فرخ روز شامی، فردی است که از گل خواستگاری کرده و با جواب رد از سوی قیصر روم مواجه شده است ولی سماجت و پافشاریش برای رسیدن به گل، وی را بر آن داشته، که به سوی روم لشکرکشی کند و در نهایت پس از مغلوب شدن در مقابل قیصر روم در دشتی به همراه سپاهیان خویش سکنا می‌گزیند که نوروز پس از غلبه

بر سلم رومی با وی روبه‌رو می‌شود ولی کشیشی، نوروز را از رویارویی با فرخ روز شامی بر حذر می‌دارد.

جوابش داد آن دانای اسرار	کز اینجا بگذر ای جاسوس عیار
مبادا از کسی یابی زیانی	و یا صیدت کند نخجیر بانی
چو پرسیدی بدان کای شاهزاده	که گیرد کام جان از جام باده
شهی سلطان نژاد از ملک شامست	که سلطان سپهر او را غلامست

(همان: ۵۹۷)

همان‌گونه که قبلاً هم اشاره شد سایه شامل تمامی آرزوها و هیجانات تمدن نپذیرفته‌ای است که با معیارهای اجتماعی و شخصیت آرمانی ما متناسب نمی‌باشد و همه‌ی چیزهایی که از آن‌ها شرم داریم از این رو آن‌ها را در قلمرو ناخودآگاهی خویش پنهان ساخته و واپس زده‌ایم. نوروز که در قصر پادشاهی خویش در خراسان (مرکز خودآگاهی) از داشتن هر امکانات مادی بهره‌مند بود و به طور کلی فقط با یک اشاره‌ای تمامی نیازهایش برآورده می‌شد؛ دیگر آن صفات سماجت و لجاجت و سرسختی در تصاحب چیزی را به طور طبیعی در ناخودآگاهی خویش سرکوب کرده بود. بنابراین زمانی که پا به جاده‌ی فردیت می‌گذارد، این خلق و خوی واپس زده شده در هیأت فرخ روز شامی از حیطه‌ی ناخودآگاهی سر بر می‌آورد و مانعی برای دست‌یابی به تکامل روانی وی می‌شود. به بیانی بهتر چنین می‌توان گفت خراسان نماد مرکز خودآگاهی و روم نماد مرکز ناخودآگاهی نوروز است، فرخ روز شامی که نماد صفت سماجت و لجاجت نوروز است با اولین تکانه‌ی آنیما-عشق گل - از مرکز ناخودآگاهی جدا شده و من خودآگاهی نوروز را به چالش می‌کشد و در مسیر حرکت وی به سوی روم بر سر راه او قرار می‌گیرد. در وهله‌ی اول نوروز از رویارویی با سایه خویش - فرخ روز شامی - واهمه دارد و من خودآگاهی وی نمی‌تواند در تقابل و رویارویی با سایه قرار گرفته و آن را جذب و تحلیل خودآگاهی نماید بلکه آن را سرکوب نموده و اجازه رفتن به سوی ناخودآگاهی (حمله‌ی دوباره به سوی روم) را به وی می‌دهد. جنگ و جدالی هم که بین فرخ روز شامی و قیصر روم اتفاق می‌افتد در واقع همان سرکوبی و واپس زدن این صفات نکوهیده است که از سوی نوروز انجام می‌گیرد؛ نوروز از بروز این چنین صفات نکوهیده در عالم واقع احساس شرمساری می‌کند و بسیار مشتاق است تا آن را در قبرستان ناخودآگاهی خویش به خاک سپارد از این رو در برخورد اول با راهنمایی پیرخرمدند از جنگ کردن با وی و جذب و

تحلیل نمودن آن در من خودآگاهی خودداری می‌کند، تا این که این سایه واپس زده شده دوباره با تجدید قوا بر سر راه فردیت نوروز قرار گرفته و من خودآگاهی وی را به مبارزه می‌طلبد. در روند داستان هم می‌بینیم زمانی که نوروز برای خواستگاری نزد قیصر روم رفته است، قاصدی از راه می‌رسد و از لشکر کشی «فرخ روز شامی» آن‌ها را مطلع می‌سازد، نوروز با شنیدن این سخنان خشمگین شده و خود را برای رویارویی با سایه واپس نهاده شده، آماده می‌کند و در نهایت در ادامه جذب سایه در خودآگاهی به جنگ با فرخ روز شامی می‌رود و در این مرحله از تکامل روانی خویش، نیز به نوعی به موفقیت چشم‌گیری می‌رسد.

۳-۲- آنیما

روند خودشناسی و نیل به وحدت در گرو همکاری آنیماست و لازمه‌ی دیدار با آنیما، سفر به درون و ناخودآگاهی است که این امر در مثنوی «گل و نوروز» با تعریف و توصیفات «گل» دختر قیصر روم از سوی کشمیر محقق شده و سفر نمادین قهرمان را به سمت روم باعث می‌شود. کهن الگوی آنیما در این منظومه جهت پیمودن مسیر فرایند فردانیت که قهرمان داستان در پی آن است، بسیار با اهمیت است، زیرا علاقه و اشتیاق نوروز برای دیدن آنیما، وی را وادار می‌کند تا در روند خودشناسی و کسب هویت خویش به سمت روم حرکت کند. از اینجاست که همه‌ی اصحاب معرفت در شناخت آنیما تجربه‌ها ورزیده‌اند. «در کیمیاگری فلسفی که بر آن است تا مس وجود را زر کند، مواجهه راهرو با آنیما به کمک راهبر صورت می‌گیرد و در کیمیاگری عرفانی غرب آنیما را خواهر اسرار خوانده‌اند، که همان خواهر تکامل سپهری است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۵۵).

نوروز علی‌رغم این که در زندگی اجتماعی فردی قوی است و تا حد شاهزادگی ارتقاء مقام یافته است، در زندگی خصوصی کودکی بیش نیست، زیرا به خاطر سود اجتماعی، هر آن چه را که مربوط به زندگی شخصی بوده، سرکوب کرده است؛ یعنی در حالی که وی به ظاهر نقش یک مرد قوی را بازی می‌کند ولی در باطن به صورت زن یعنی آنیما در می‌آید. از این رو این آنیماست که واکنش نشان می‌دهد و با ایفای نقشی قاطع در دریدن نقاب صرفاً اجتماعی، پرسونا را تضعیف می‌کند. شاهزاده نوروز در این منظومه با شنیدن توصیفات گل از زبان کشمیر، سفر به درون ناخودآگاهی را شروع می‌کند در واقع آنیما از طریق حس شنوایی، خود را بر قهرمان داستان نمایان می‌سازد تا بتواند با تغییر پرسونای آن‌ها از نقاب شاهزادگی به قهرمان جست‌وجوگر، شعله‌ی

انگیزه‌ی طی مسیر فرایند فردیت را در ناخودآگاهیشان برافروزد. پس تقویت تدریجی آنیما هم‌زمان به موازات تضعیف تدریجی پرسونا پیش می‌رود (مورنو، ۱۳۹۳: ۵۶)؛ از آنجایی که آنیما جایگاهی بین خودآگاهی فردی و ناخودآگاهی جمعی دارد و پیام‌های «من» خودآگاهی را به ناخودآگاهی منتقل می‌کند، باید قهرمانان داستان را برای رسیدن به تکامل روانی در این مسیر پر خوف و خطر هدایت و راهنمایی کند.

جذب و تحلیل آنیما مستلزم چیرگی بر الزامات اجتماعی و سنتی است، زیرا جامعه از مرد توقع دارد که در زندگی نقشی ایفا کند، جمعی بیندیشد و همگانی زندگی کند؛ که این امر برخلاف هدف فرایند فردانیت است، لذا فرد جهت زندگی اجتماعی به یک نقاب جمعی نیاز دارد و این پرسونای جمعی مستلزم تن در دادن به جهان بیرونی است (همان). نوروز تا زمانی که با نقاب جمعی شاهزادگی - که متأثر از محیط اجتماعی و جهان بیرونی است - در قصر پادشاهی و حیطه خودآگاهی به سر می‌برد، زندگی کاملاً آرام و بی دغدغه‌ای را پیش رو دارد، ولی زمانی که تصمیم می‌گیرد تا قصر خودآگاهی را ترک نموده و در صحرای ناخودآگاهی جهت شکار و رویارویی با سایه درون روان خویش، قدم گذارد، به نوعی سنت شکنی می‌کند و از آن همه حصارهایی را که از نقاب شاهزادگی برای خود درست کرده بود، پا فراتر می‌گذارد و بر الزامات و قوانین اجتماعی که وی را در مقام شاهزادگی همچون حصارهای احاطه کرده بودند و اجازه‌ی عدول از این قوانین را به وی نمی‌دادند، غلبه کرده تا این که آنیما را با توصیفات کشمیر جذب و تحلیل خودآگاهی می‌کند تا بتواند در روند کسب تکامل روانی خویش رابطی بین «من» خودآگاهی و «خویشتن» ناخودآگاهی داشته باشد.

۴-۲- پرسونا یا نقاب

کهن‌الگوی نقاب به منزله‌ی نوعی ماسک است که صرفاً تظاهر به فردیت می‌کند تا ما و دیگران را به این باور رساند که شخص نقاب زن یک فردی دارای تکامل روانی است، حال آن که شخص مورد نظر در واقع نقشی را ایفا می‌کند تا روان جمعی از این طریق بتواند آرائش را ابراز کند و اساساً نقاب هیچ واقعیتی ندارد، بلکه حاصل سازش فرد با جامعه بر سر این موضوع است که انسان در ظاهر باید چه باشد (بیلسکر، ۱۳۹۱: ۶۷).

نوروز که در قصر پادشاهی در خراسان به سر می‌برد با یک نقاب جعلی که همان شاهزادگی است، با دیگران ارتباط برقرار می‌کند و این نقاب اطرافیان را به این باور می‌اندازد که نقاب‌دار برای خود فردی شده است ولی غافل از این که نوروز برای سازگاری با عقاید عمومی و همچنین به خاطر گرایش به زندگی اجتماعی، چنین پرسونا و نقابی را بر چهره زده است تا بدین طریق نقش اجتماعی خویش را در جامعه به نحو احسن ایفا کند. زیرا نوروز جهت زندگی اجتماعی به یک نقاب جمعی شاهزادگی نیاز دارد و این پرسونای جمعی مستلزم تن در دادن به جهان بیرونی و زندگی در قصر پادشاهی است. حال شاهزاده با رسیدن به سن بلوغ، آغاز مسئولیت‌پذیری و روند کسب هویت و استقلال خواهیش رقم می‌خورد؛ زیرا «یونگ دوران بلوغ را تولد روانی فرد می‌خواند و آن را زمان کشمکش‌ها و انطباق‌های بسیار در انسان دانسته است» (شولتز، ۱۳۵۹: ۸۴). نوروز در راستای استقلال‌خواهی و تکامل روانی خویش، نقاب شاهزادگی و همچنین نوعی حصار را که این نقاب برایش به همراه داشت، کنار گذاشته و به صحرا رفته و به شکار می‌پردازد. یونگ معتقد است که برای نیل به بلوغ روان‌شناختی، فرد باید پرسونایی انعطاف‌پذیر داشته باشد که بتواند آن را به محدوده‌ی روابط منظم و هماهنگ با دیگر اجزای سازنده‌ی روان همراه سازد (گورین، ۱۳۹۴: ۱۹۷). نوروز با برداشتن نقاب شاهزادگی و به شکار پرداختن در صحرا، اولین رویارویی با سایه درونی خویش را تجربه می‌کند، چون شکار کردن پلی برای ورود به ساحت ناخودآگاه است؛ یونگ نیز بر این باور است که «هر قدر فرد خود را بیشتر با پرسونای خود همانند سازد، کمتر قادر به دیدن ضعف‌هایش خواهد بود و در نتیجه قابل درک است که آنیما یا قطب مخالف پرسونا با پا فشاری در کامل‌ترین تاریکی و در شبی غیر قابل نفوذ برای آگاهی دوری گزیند» (یونگ «ب»، ۱۳۹۲: ۱۳۹). بنابراین نوروز تا زمانی که در قصر پادشاهی و حیطة‌ی خودآگاهی با نقاب شاهزادگی به سر می‌برد از رویارویی با سایه درون و قلمرو ناخودآگاهی محروم می‌ماند، ولی همین که انعطاف‌پذیری پرسونا را با ورود به قلمرو ناخودآگاهی در پیش رو می‌گیرد، این امر برایش امکان‌پذیر می‌شود.

بدین ترتیب با آگاهی و رویارویی با سایه که نخستین شرط لازم جهت دیدار با آنیما است، مقدمات ظهور آنیما که مؤثرترین و نیرومندترین نمودی از پیرخردمند است، برایش فراهم می‌شود تا وی را در مسیر فرایند فردیت گذاشته و شرایط لازم جهت هماهنگی و انسجام بین دو سویه‌ی

روانش را مهیا سازد. با ظهور آنیما نوروز دیگر هیچ تمایل نسبت به زندگی اجتماعی و جمعی نشان نمی‌دهد و همواره در پی یافتن فرصتی برای سفر به دنیای درون و ناخودآگاهی است که این امر هم مستلزم برداشتن نقاب ساختگی است که شاهزاده در برخورد با جهان بیرون برای ارتباط با اطرافیان بر چهره زده بود. از این رو مورنو معتقد است که جهت انعطاف پذیری و تضعیف پرسونا، این آنیماست که واکنش نشان می‌دهد و با ایفای نقشی قاطع، در دریدن نقاب صرفاً اجتماعی، پرسونا را تضعیف می‌کند. پس تقویت تدریجی آنیما همزمان به موازات تضعیف تدریجی پرسونا پیش می‌رود» (مورنو، ۱۳۹۳: ۵۶).

شرایط و قوانین و مناسبات حاکم بر محیط اجتماعی نوروز انتظار داشت تا وی همواره در انتظار مردم به عنوان شاهزاده و جانشین پادشاه خراسان، ظاهر شود؛ از این رو نوروز علی‌رغم ترغیب از سوی ناخودآگاهی و آنیما بر تغییر نقاب، مدام با مخالفت‌هایی از سوی پدر خویش روبه‌رو شده و با پند و اندرزهای مه‌راسب حکیم و مهران از رفتن به سوی روم منع می‌شود. بنابراین نیاز به یک نیروی درونی داشت تا از این حصار شاهزادگی که اطرافیان برایش درست کرده بودند، رهایی یابد که این امر با اجازه گرفتن نوروز از پدر خویش مبنی بر رفتن به زیارتگاهی در کوه میسر می‌شود. «کوه رمز مرگ و زندگی است، رمز رهایی است و رأس کوه به طوری که در فرهنگ سمبل‌ها آمده است، رمز کلیت است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۰۸). نوروز با رفتن به طرف کوه در واقع به تولدی دوباره می‌رسد و به طرف روم تک و تنها رهسپار شده و در نهایت رهایی از نقاب شاهزادگی در این راه برایش امکان‌پذیر می‌شود تا این که در پی این انعطاف‌پذیری پرسونا در اولین برخورد با نقاب یک مسافر به شروین بن شروان می‌رسد که نمودی از سایه‌ی اندرونی وی است و در راه دستیابی به تکامل روانی سد راهش شده است.

نوروز با تغییر نقاب از شاهزادگی به پرسونای شخص مسافر، این توانایی را پیدا می‌کند که با سایه خویش یعنی شروین بن شروان مبارزه کرده و آن را جذب خودآگاهی نماید و به کمک آن بتواند به قلعه ناخودآگاهی سلم رومی راه یافته و به سلمی دست یابد. در واقع نوروز هر قدر بیشتر بتواند نقاب و پرسونای شخصیتی خود را کنار بگذارد و مطابق با موقعیت و وضعیتی که در آن قرار دارد، نقابی درخور و شایسته جهت پیشبرد اهداف خویش انتخاب کند، بهتر می‌تواند به ضعف‌های شخصیتی و روانی خویش پی برده و در راستای جبران آن نقص و کمبودها برآید و با جذب عناصر فردیت به تدریج دگرگون شده و در نهایت با کامل شدن فرایند، به شخصیتی مستقل و متفاوت

دست یابد. از این رو شاهزاده برای راه یافتن به قلعه‌ی ناخودآگاهی سلم رومی و کشف نقاط ضعف شخصیتی خویش در ناخودآگاهی، از نقابی متفاوت‌تر از قبل استمداد می‌جوید و در لباس بازرگان به قلعه راه یافته و خود را در مقابل سلم رومی «جمهور بزم افروز» معرفی می‌کند.

مرا جمهور بزم افروز نامست به روم مقصد و گوهر ز شامست
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۸۲)

نوروژ با راه یافتن به قلعه، کم کم نقاب جمهور بزم‌افروز برایش بی‌اعتبار می‌شود و نمی‌خواهد «من» خودآگاهی خویش را در پشت این نقاب مخفی ساخته و با آن همانند شود تا در نهایت برایش مشکلی پیش آید؛ زیرا «بشر بهای گزافی از بابت هم‌آوایی و یکی شدن «من» با نقاب می‌پردازد: به شکل تندخویی، عواطف مهار نشده، ترس‌ها و شرارت‌ها...» (مورنو، ۱۳۹۳: ۵۶). تغییر این نقاب و انعطاف‌پذیری آن در این داستان به شکل شک کردن سلم رومی به بازرگان بودن نوروژ نمایان شده است.

هراسی در دل آید زین جوانم اگر چه راز پنهانش ندانم
درو بینم نشان مرزبانان ندارد گونه‌ی بازارگانان
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۸۳)

شاهزاده در نهایت با هدایت و راهنمایی یاقوت از بی‌اعتبار بودن نقاب بازرگانی اطلاع یافته و با تغییر نقاب به جنگ با سلم رومی می‌رود و پس از شکست دادن سلم رومی با نقاب یک فرد جنگ‌آور ایرانی، دزدان راهزن و اژدها را از سر راه فرایند فردیت برداشته و با همین نقاب به بارگاه قیصر روم راه می‌یابد و خود را نزد وی چنین معرفی می‌کند:

ز ایرانم یکی مرد سپاهی چشیده آب تیغم مار و ماهی
(همان: ۶۱۹)

۵-۲- پیر خردمند

به عقیده یونگ در روند فرایند فردیت و انکشاف لایه‌های درونی روان برای رسیدن به اتحاد روانی کهن‌الگوها نقش بسزایی را ایفا می‌کنند و بدون همکاری هر کدام از آن‌ها مراحل فرایند فردیت با مشکلاتی مواجه شده و رسیدن به یکپارچگی و انسجام بین خودآگاه و ناخودآگاه روان غیرممکن می‌گردد. پیر خردمند همان‌گونه که از نامش پیداست در واقع همان اندیشه‌ی هدف‌دار و

متمرکز قوای اخلاقی و جسمانی و حقیقت تجربی و خرد ذاتی است که از ناخودآگاه سر بر می‌آورد و در مواقع حیاتی و شرایط حساس تصمیم‌گیری، خود را برای فرد در هیأت‌های مختلف نشان می‌دهد و گرگشا و راهنمای وی در مسیر فرایند فردیت می‌شود. در منظومه «گل و نوروز» هم این کهن‌الگو تأثیر بسزایی در روند فرایند فردیت نوروز دارد، که در اولین وهله در جامه‌ی کشمیر بر وی ظاهر می‌شود و تصویر کلی از آنیما درونی را برایش عرضه می‌کند و با کاشتن نهال عشق، که «موجب انسجام درونی وجود است و جسم و روان و خودآگاهی و ناخودآگاهی را هماهنگ می‌سازد» (آلندی، ۱۳۷۸: ۹)، در دل نوروز، وی را سرگشته و حیران ساخته و در نهایت پیمودن مسیر روم و رسیدن به تکامل روانی را برایش هموار می‌سازد تا سفر خویش به سوی روم را آغاز کند و قدم در راه هویت‌یابی و استقلال خواهی خویش بگذارد.

حال نقش و کاربرد این کهن‌الگو در به ثمر رساندن تلاش‌های فرد در جهت رسیدن به فردیت باید مستمر و همیشگی باشد تا فرد را در شرایط و وضعیت‌های حساس با راهنمایی‌ها و هدایت‌های بجای خویش از آن گرداب‌های طاقت فرسا نجات دهد، از این رو در هیأت‌ها و جنبه‌های مختلف ظاهر می‌شود تا کمک حال افراد مبتدی باشد؛ که یکی از آن‌ها جنبه‌ی حیوانی پیرخردمند است. جنبه‌ی حیوانی نه برای ذهنیت ابتدایی و نه برای ضمیر ناخودآگاه، دلالت بر بی‌ارزشی او نمی‌کند زیرا حیوان از بعضی جهات برتر از انسان است و انسان‌گونه رفتار می‌کند، به زبان انسانی سخن می‌گوید و عقل و معرفت انسان را نشان می‌دهد؛ و در نتیجه روح مثالی در شکل حیوانی متجلی می‌شود (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۲۶-۱۲۷). در مثنوی گل و نوروز می‌بینیم که نوروز پس از شنیدن سخنان کشمیر از رفتن به سوی روم تردید دارد در نهایت این بار پیرخردمند در عالم رؤیا - که مؤثرترین نوع ارتباط ناخودآگاه با عالم خودآگاهی است - در ظاهر دو بلبل بر قهرمان داستان نمایان می‌شود که این امر دلالت بر بی‌ارزشی پیرخردمند نمی‌کند زیرا حیوان در این داستان انسان‌گونه رفتار می‌کند، به زبان انسانی سخن می‌گوید و به صورت کلی فراز و نشیب وصال گل را برای قهرمان داستان به نحو احسن بیان می‌کند و با یادآوری سختی‌ها و مشکلات رسیدن به گل، وی را برای سفر به سوی خودشناسی و استقلال‌خواهی ترغیب می‌نماید. در پایان داستان هم می‌بینیم همین دو بلبل به یاری نوروز آمده و وی را از احوال معشوقه که توسط طوفان جادو از شبستان دزیده شده بود، با خبر می‌سازند و به جایگاه طوفان جادو راهنمایی می‌کنند.

میان سبزه‌زاری دید در خواب که بودی بر کنار چشمه آب
 شکفته گل در آن پیروزه گلشن دو بلبل کرده بر شاخی نشیمن
 یکی می‌گفت و می‌زد آه دلسوز که حاضر بودی ای یار دل‌افروز...
 ...ورش در پی کند شهزاده پرواز به کوهستان ارمن یابدش باز
 (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۵۰)

۶-۲- خود حقیقی یا خویشتن (self)

کهن‌الگوی «خویشتن» یک عامل راهنمایی درونی است که کاملاً با کهن‌الگوی «من» که مرکز خودآگاه است، متفاوت می‌باشد. «من» را می‌توان تنها مرکز خودآگاهی به شمار آورد، حال آن که «خود» می‌تواند شامل خودآگاه و ناخودآگاه، هر دو باشد (فوردهام، ۱۳۹۳: ۱۰۰) یا به عبارتی بهتر «اگر روان را همچون دایره فرض کنیم، خودآگاهی، ناخودآگاهی فردی و ناخودآگاهی جمعی کل این دایره را شکل می‌دهند؛ در این دایره «من» بخش کوچکی از دایره است در حالی که «خود» کل دایره را دربر می‌گیرد (جقتایی و انصاری، ۱۳۹۴: ۷۲). در سیر فرایند فردانیت، مقصد نوروز، رسیدن به روم و وصال گل است. در این داستان خراسان مرکز من خودآگاهی و روم مرکز خویشتن ناخودآگاهی نوروز را تشکیل می‌دهد زیرا به باور الیاده هر شهر مقدس و بارگاه شاهانه نماد یک مرکز است (الیاده، ۱۳۹۳: ۲۶). نوروز پس از رویارویی با آنیما و مقابله با سایه و تغییر نقاب و راهنمایی پیرخردمند موفق می‌شود به مرکز ناخودآگاهی یا همان روم دست یابد و به دیدار با «خود» و یگانگی با آن نایل گردد و این کامل‌شدگی شخصیت بدون دشواری‌های زیاد که حاصل کشمکش میان «من» و «خویشتن» است میسر نمی‌شود. بدین ترتیب پس از گذراندن فرایند فردیت، نوروز نماد یکپارچه‌سازی و تمامیت است؛ زیرا با تمام نیروهای برخاسته از ناخودآگاهی (سایه، نقاب و آنیما) مبارزه کرده و آنها را جذب خودآگاهی‌اش نموده است، تا با آنها مشتبه نشود، او دیگر فرد بی‌تجربه و جوان خام آغاز داستان نیست بلکه نمود کهن‌الگوی خویشتن است زیرا با دیدن عجز و ناتوانی سایه وجودی خویش در برابر «خود حقیقی» و کنار زدن نقاب اجتماعی البته با راهنمایی‌های «آنیمای» درونش، «من» را رها می‌کند و به خود حقیقی می‌رسد. خود حقیقی تمامیت و تکمیل یک دور حیات را مشخص می‌کند و نمودگار کلیت انسان و غایت رشد اوست (مورنو، ۱۳۹۳: ۶۶).

نوروز در طی فرایند فردیت و رسیدن به خود حقیقی و در جریان برخورد با درونش یا به عبارت دیگر، مواجهه خودآگاه با ناخودآگاه، تولدی دوباره می‌یابد، «زیرا خویشتن خواهان پیوند تقابل-هاست» (همان: ۶۵). بنابراین بر اثر تبدیل و تحول روحی به واسطه عشق گل و کشتن نفس (دست کشیدن از تاج و تخت سلطنت) و کسب تجارب روحانی- ملاقات با پیر دانا و راهنمایی‌های او متحول می‌شود؛ از خود می‌میرد و نوروز دیگری زاده می‌شود تا بر جای پدر بر تخت سلطنت تکیه کند و پادشاه خراسان باشد.

به فرخ‌تر زمان و بخت پیروز مطوق شد به طوق خسروانی
به مه بر زد سر تاج کیانی برآمد بر فراز تخت پیروز
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۹۴)

۳- نتیجه

موضوع اصلی داستان «گل و نوروز» استقلال‌خواهی، خودشناسی، کسب هویت و عدم وابستگی به پدر و مادر است که همان فرایند فردیت نامیده می‌شود. روند فردیت‌یابی نوروز با جریحه‌دار شدن شخصیت وی و رنج ناشی از آن آغاز می‌شود؛ وی در اثر دل‌تنگی با جمعی از همراهان به صحرا می‌رود و در صحرا به کاروانی می‌رسد که صاحبش فردی به نام کشمیر است، با وی هم صحبت شده و جوایزی می‌شود. کشمیر بعد از شرح اتفاقات پیش آمده‌ی زندگی خویش، از قیصر روم و دخترش سخن به میان می‌آورد و در بیان صفت جمال و زیبایی «گل» زبان به مبالغه و تمجید می‌گشاید. بنابراین با زنده شدن گوهر عشق در وجود نوروز توسط سخنان کشمیر فرایند رسیدن به کمال و یکپارچگی روحی در وجودش شعله‌ور می‌شود زیرا عشق، مایه‌ی اصلی و محرک نخستین این مثنوی است و از زاویه‌ی دید کهن الگویی موجب انسجام درونی وجود است و جسم و روان و خودآگاهی و ناخودآگاهی را هماهنگ می‌سازد و از آنجایی که لازمه‌ی طی روند فرایند فردانیت جهت کسب هویت خویش و رسیدن به خودشناسی، سفر به درون و ناخودآگاهی است، «من» وجودی نوروز به صورت نمادین جهت رسیدن به آنیمای درون عازم دیار روم می‌شود و با گذر از سایه و انعطاف‌پذیری نقاب با راهنمایی و هدایت پیرخردمند سیر کمالی خود را برای رسیدن به «خویشتن» و ایجاد تعادل روانی بین خودآگاهی و ناخودآگاهی آغاز می‌کنند. قهرمان بعد از غلبه بر نیروهای برخاسته از ناخودآگاه جمعی و جذب آن‌ها در خودآگاهی، حوزه خودآگاهی

روان خویش را گسترش می‌دهند و مرکز ثقل روانی خویش را از «من» به «خویشتن» منتقل می‌سازند که این امر با کمک یک سری سرنمون‌هایی از قبیل آنیما، سایه، پرسونا، پیر فرزانه و... صورت می‌گیرد، به این شکل که نوروز با فعال شدن کهن‌الگوی آنیما و ارسال فراخوان پیوستگی و یگانگی به قلمرو خودآگاه روان، تضاد و دوگانگی در رشد شخصیتشان شکل می‌گیرد ولی با شنیدن پیام ناخودآگاهی از طریق آنیما باز با یک تنش روانی حاصل از عدم درک پیام‌های ناخودآگاهی، در قلمرو خودآگاهی روبرو می‌شوند و از رفتن به سفر نمادین خویش به طرف روم باز می‌ماند. این سفر قهرمان که نشانگر میل عمیق به تغییر درونی و تجربه‌ای جدید است، با یک جرقه‌ی درونی و روحی در عالم رؤیا توسط دو مرغ سبزی برایش میسر می‌شود و نوروز جهت ارتباط بین خودآگاهی و ناخودآگاهی خویش و ایجاد هماهنگی و تعادل روانی بین این دو، در عالم رؤیا نظاره‌گر پیام‌ها و نمادهای روان ناخودآگاهی خویش می‌شود تا به این طریق با تحلیل نمادهای ناخودآگاهی مسیر خویش را در رسیدن به اتحاد روانی هموار کند و در نهایت با اتحاد و هماهنگی بین دو سویه متضاد روانشان در هم نهاد عالی‌تری ادغام می‌شود و به تولدی دوباره رسیده و به تکامل روانی دست می‌یابد.

۴- منابع

- ۱- آلدی، رنه، عشق، ترجمه جلال ستاری، چ اول، تهران: توس، ۱۳۷۸.
- ۲- اسنودن، روت، خودآموز یونگ، ترجمه نورالدین رحمانیان، چ ۵، تهران: آشیان، ۱۳۹۰.
- ۳- اقرانی ارگی، آزاده؛ مشهور، پروین دخت، آنیمای معشوق در غزل‌های عطار بر پایه نقد کهن‌الگویی یونگ، س ۱۶، ش ۳۰، دانشگاه سیستان و بلوچستان: پژوهشنامه ادب غنایی، ۱۳۹۷.
- ۴- الیاده، میرچا، اسطوره بازگشت جاودانه، ترجمه بهمن سرکاراتی، چ ۴، تهران: طهوری، ۱۳۹۳.
- ۵- بیلسکر، ریچارد، اندیشه یونگ، ترجمه حسین پاینده، چ ۳، تهران: فرهنگ جاوید، ۱۳۹۱.
- ۶- جقتایی، صادق؛ انصاری پویا، محمد، تحلیل کهن‌الگویی داستان زال و رودابه، س ۱۳، ش ۲۴، دانشگاه سیستان و بلوچستان: پژوهشنامه ادب غنایی، ۱۳۹۴.
- ۷- جم‌زاد، الهام، آنیما در شعر شاملو، چ اول، تهران: نگاه، ۱۳۹۳.

- ۸- خواجهی کرمانی، ابوالعطا کمال الدین محمود بن علی بن محمود، **خمسه خواجهی کرمانی**، به تصحیح سعید نیازی کرمانی، چ اول، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۱۳۷۰.
- ۹- شاملو، سعید، **مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت**، چ ۱۱، تهران: رشد، ۱۳۹۵.
- ۱۰- شایگان‌فر، حمیدرضا، **نقد ادبی**، چ ۵، تهران: حروفیه، ۱۳۹۱.
- ۱۱- شمس‌یا، سیروس، **داستان یک روح**، چ ۶، تهران: فردوس، ۱۳۸۳.
- ۱۲- شمس‌یا، سیروس، **نقد ادبی**، چ ۳، تهران: میترا، ۱۳۹۴.
- ۱۳- شولتز، دوان، **الگوی یونگ** (انسان فردیت یافته)، ترجمه گیتی خوشدل، آرش، شماره ۱۳، ۱۳۵۹.
- ۱۴- فدایی، فرید، **یونگ و روان‌شناسی تحلیلی او**، چ ۴، تهران: دانژه، ۱۳۹۴.
- ۱۵- فوردهام، فریدا، **مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ**، ترجمه مسعود میربهاء، چ ۲، تهران: جامی، ۱۳۹۳.
- ۱۶- گورین، ویلفرد و دیگران، **راهنمای رویکردهای نقد ادبی**، ترجمه‌ی زهرا میهن‌خواه، چ ۵، تهران: اطلاعات، ۱۳۹۴.
- ۱۷- مورتون، آنتونیو، **یونگ، خدایان و انسان مدرن**، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۳.
- ۱۸- یاور، حورا، **روانکاوی و ادبیات**، چ اول، تهران: سخن، ۱۳۸۷.
- ۱۹- یونگ، کارل گوستاو، **چهار صورت مثالی**، ترجمه پروین فرامرزی، چ اول، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- ۱۹- روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه، ترجمه محمد علی امیری، چ ۶، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰.
- ۲۰- (الف)، **انسان و سمبول‌هایش**، ترجمه محمود سلطانیه، چ ۹، تهران: جامی، ۱۳۹۲.
- ۲۱- (ب)، **روح و زندگی**، ترجمه لطیف صدقیانی، چ پنجم، تهران: جامی، ۱۳۹۲.